

# شاهنامه فردوسی

## به روایت نسخه فلورانس

گفت و گو با دکتر عزیزالله جوینی  
مصحح شاهنامه فردوسی نسخه فلورانس

دکتر جوینی: بنده بعد از پایان دوره لیسانس زبان و ادبیات فارسی در مشهد و کسب فیض از استادانی چون مرحوم فیاض و ... به تهران آمدم و فوق لیسانس و دکتری‌ام را در تهران گذراندم. در آن دوره من هم دانشجو بودم و هم برای اداره امور زندگی‌ام تدریس می‌کردم. از استادانی که در دوره فوق لیسانس داشتم، در کلاس برخی از آنها مستقیماً شرکت می‌کردم و با برخی دیگر فقط آشنا بودم. یکی مرحوم استاد عبدالحسین زرین کوب بود که من متأسفانه هرگز فرصت نکردم در کلاس درس ایشان شرکت کنم. در آن دوره دکتر محقق هم در دانشگاه تدریس می‌کردند. از دیگر استادان بزرگ بنده، آقای دکتر شهیدی بودند ایشان تاریخ بیهقی و عربی درس می‌دادند، در اینجا نکته‌های را که مطمئناً شنیدن آن برای جوانان جالب خواهد بود خدمتان عرض می‌کنم. همان‌طور که قبلاً عرض کردم ما در درس عربی خدمت

اشاره:

گفت و گوی حاضر با استاد گرامی جناب آقای دکتر عزیزالله جوینی استاد دانشگاه تهران در اردیبهشت امسال انجام شد. موضوع گفت و گو، شاهنامه فلورانس بود که متن ویراسته آن به اهتمام ایشان توسط انتشارات دانشگاه تهران از چند سال پیش به تدریج چاپ می‌شود. در چند سال اخیر کوشش‌های فراوانی برای رسیدن به متنی نسبتاً قابل اطمینان از شاهنامه فردوسی انجام گرفته که از آن جمله، تصحیح نسخه‌ای از شاهنامه مشهور به نسخه فلورانس است.

\*\*\*

جناب آقای دکتر جوینی چندی است که شاهنامه فردوسی بر اساس نسخه فلورانس به اهتمام حضرت عالی توسط دانشگاه تهران به تدریج منتشر می‌شود و گفت و گوی امروز ما درباره همین مسأله خواهد بود. پیش از پرداختن به مسأله چگونگی تصحیح شاهنامه و مسائل مربوط به آن، به نظر می‌رسد اگر مختصری راجع به زندگی علمی خود توضیح بفرمایید برای خوانندگان علاقه‌مند، خالی از فایده نباشد.

دکتر شهیدی بودیم، در کلاس ایشان سؤال‌هایی مطرح می‌شد و دانشجویان نیز پاسخ‌هایی می‌دادند و همین مسأله سبب می‌شد که به راحتی بتوان میزان مطالعه و استعداد هر دانشجویی را ارزیابی کرد. به خاطر دارم که روزی دکتر شهیدی می‌خواستند آزمون برگزار کنند. در آن دوره تعداد دانشجویان فوق‌لیسانس و دکترا بسیار اندک بود و به شصت نفر هم نمی‌رسید و نیز فقط دانشگاه تهران فوق‌لیسانس و دکترا داشت و هیچ دانشگاه دیگری دوره فوق‌لیسانس و دکترای ادبیات دانشجو نمی‌پذیرفت. وقتی که دکتر شهیدی برگه‌ها را پخش می‌کردند، گفتند که جوینی امتحان ندهد و این بدان معنا بود که جوینی در کلاس درس امتحان خود را پس داده است و این خاطره‌ای بود برای من، البته ما استادان دیگری هم داشتیم، دکتر علی اشرف صادقی و نیز دکتر ابوالقاسمی که از استادان بسیار خوب زبان‌های کهن بودند، همچنین مرحوم دکتر احمد تفضلی که به ما پهلوی مانوی درس می‌دادند و دکتر ماهیار، یادگار زیربان را تدریس می‌کردند. ما در آن دوره بسیار درس‌خوان بودیم و زحمت می‌کشیدیم، در آن زمان من در مشهد نزد دکتر جمال رضایی تا حدودی با اوستا، پهلوی و خط میخی آشنا شده بودم، بعد که وارد دوره فوق‌لیسانس شدم و خواستم کتاب یادگار زیربان را بخوانم، لازم دیدم که برای این کتاب، چندین کتاب هزوارش و نیز فرهنگ هزوارش و کتاب‌های دیگر را مطالعه کنم، بعد کلمه به کلمه این متن را استخراج کردم، می‌دانستم که دکتر ماهیار وقتی سرکلاس بیاید، از دانشجویان می‌خواهد که متن کتاب را بخوانند و در این میان معلوم نبود قرعه به نام چه کسی می‌افتد. اتفاقاً همان جلسه اول گفتند که «جوینی بخوان» و من چون از قبل روی متن کار کرده بودم، به خوبی از عهده این کار برآمدم به گونه‌ای که ایشان گمان کردند که من پهلوی‌دان هستم! در حالی که من فقط همان درس‌ها را خوانده بودم و چیز بیشتری نمی‌دانستم. دکتر خانلری نیز از استادان خوب بنده بودند، ایشان استاد راهنمای من و دکتر جمال رضایی هم استاد مشاور من بودند، و اعتقاد من این بود که پایان‌نامه‌ای که نوشته می‌شود باید قابل چاپ باشد بنابراین بنده مجمع‌الفرس را که فرهنگی مربوط به قرن هشتم است به عنوان پایان‌نامه برگزیدم و این کار بعدها هم چندین بار چاپ شد و نیز معتقد بودم که استاد راهنما باید استادی خوشنام باشد و هر استادی صلاحیت ندارد که استاد راهنما باشد، این بود که من دکتر شهیدی و دکتر خانلری و نیز

دکتر جمال رضایی را که هر کدام در رشته خود ممتاز بودند - دکتر شهیدی در علوم اسلامی، دکتر جمال رضایی در زبان‌های خارجی و دکتر خانلری در شعر و ادبیات و نیز زبان‌شناسی - برگزیدم. در مورد دکتر خانلری باید عرض کنم که ایشان بی‌نظیر بودند و ما مثل دکتر خانلری نداشتیم، و من پایان‌نامه‌ام را با این سه نفر گذراندم. استادان دیگری هم داشتیم، استاد افشار شیرازی که ایشان عربی درس می‌دادند و با وجود آنکه به طور رسمی مدرک دکتری نداشتند ولی بسیار باسواد و اهل فضل بودند، ایشان مجانی‌الحديث را تدریس می‌کردند و کتاب‌شناس خوبی هم بودند و من خیلی از درس ایشان استفاده کردم. اینها استادانی بودند که من در آن زمان از محضر ایشان استفاده کردم و نیز خاطره بسیار خوبی دارم که گمان می‌کنم ذکر آن خالی از لطف نخواهد بود و معتقدم که چنین خاطراتی در سطح دانشگاه باید به دانشجو گفته شود. خاطره بنده این بود که در دوره فوق‌لیسانس دکتر مینوچهر کتابی به نام المعنی اثر قاضی عبدالجبار معتزلی را انتخاب کردند که در قرن چهارم در علم کلام نوشته شده است و این را بین دانشجویان فوق‌لیسانس و دکتری تقسیم کردند و چند نفر را هم انتخاب کردند و به دانشجویان دیگر گفتند که اگر اشکالی دارند از این چند نفر بپرسند. من وقتی این کتاب را مطالعه کردم، به اشکالات زیادی برخورددم، به این افراد مراجعه کردم، اما آنها نیز نتوانستند مشکلات مرا حل کنند. بعدها به مشهد رفتم مشکل خود را با پدر خانم که ساکن مشهد بود مطرح کردم و از ایشان خواستم که اگر کسی را می‌شناسند که می‌تواند مشکل مرا حل کند به من معرفی کنند. ایشان گفتند کسی هست که تفسیر درس می‌دهد و می‌تواند مشکل شما را حل کند، و از من خواستند که نزد ایشان بروم. وقتی من به حضور ایشان رسیدم ایشان ماجرای ابن سینا را که چهل‌بار کتاب ارسطو را از اول تا آخر خواند برای من تعریف کردند و بعد ما همین رویه را پیش گرفتیم، در را به روی خود بستیم و کتاب را از اول تا آخر خواندیم، قسمتی که در تقسیم‌بندی نصیب من شده بود، قسمت اعجاز القرآن در علم کلام بود و آنجا عبدالجبار دلایل زیادی را ارائه می‌دهد و پاسخ‌های خوبی به سؤالات می‌دهد و باید عرض کنم که ریشه کتاب «بیست و سه سال» همین است، «بیست و سه سال» کتابی بود که زمینه فکری بسیاری از کسانی را که می‌خواستند بر ضد جمهوری اسلامی چیزها بنویسند، تشکیل می‌داد. در کتاب «بیست و سه سال» فقط ایرادها مطرح شده بود، در



گنبدی برای آن ساخته بودند، بعد تصمیم گرفته بودند که تصویری بر روی گنبد کشیده شود، به معمار خبر داده بودند کودکی هست که نقاشی‌های خوبی می‌کشد، او مرا صدا کرد، و از من خواست بر روی گنبد نقاشی بکشم، من هم گفتم که فقط می‌توانم نقاشی رستم و اسفندیار را بکشم، بنابراین از من خواست که این نقاشی را با رنگ لاجوردی بر سر گنبد بکشم و بعضی‌ها که آنجا رفته‌اند به من اطلاع داده‌اند که این تصویر هنوز هم در آنجا هست و پاک نشده است و باید خدمتتان عرض کنم که در دبستان من با کودک دیگری جلوی صف می‌ایستادم و سرود سیاوش را که اینگونه آغاز می‌شد:

که آگاهی آمد به کاووس شاه

که شد روزگار سیاوش تباه

همه شهر ایران به ماتم شدند

پر از غم به نزدیک رستم شدند

با آواز بلند می‌خواندیم و اگر چه کودک بودیم اما اینها در ما تأثیر می‌گذاشت، از این مطلب که بگذریم باید خدمتتان عرض کنم که شاهنامه نامی نبوده که فردوسی بر روی اثر عظیمش گذاشته باشد، فردوسی اثر خود را «نامه باستان» نامیده است، و بعدها به مناسبتی آن را شاهنامه نامیده‌اند.

**آیا به شاهنامه‌های مثنوی که پیش از فردوسی بوده است**

**مثل شاهنامه ابومنصوری و غیره، شاهنامه می‌گفتند؟**

**دکتر جوینی:** بله. آنها به تقلید از خدای نامک‌ها، اسم کتابشان را شاهنامه گذاشته‌اند ولی من معتقدم که درعین حال که این شاهنامه به تقلید خدای نامک است، ایما و اشاره‌ای به برجسته بودن معنی

حالی که باید جواب‌ها نیز بیان می‌شد، در حالی که عبدالجبار در کتاب خود به بسیاری از سؤالات پاسخ داده بود، در حالی که بعد عده‌ای آمدند و اینها را به عنوان ایراداتی برای اسلام مطرح کردند. خلاصه بعد از خواندن این کتاب بنده شروع به ترجمه آن کردم و سپس متن ترجمه‌شده را به گروه دادم. وقتی گروه کار مرا مطالعه کردند، دکتر مینوچهر به دکتر نصر که در آن زمان رئیس دانشکده ادبیات بود، گفتند تنها کسی که این کتاب را به درستی ترجمه کرده است. فلانی (یعنی بنده) است. دکتر نصر مرا در آنجا استخدام کرد اما چون من دانشجوی دوره دکتری بودم، اجازه دادند که نخست تحصیلاتم را در دوره دکتری به پایان برسانم و بعد مشغول به کار شوم.

**آقای دکتر جوینی اگر اجازه بدهید برویم به سراغ شاهنامه و داستان پایان ناپذیر آن.**

**دکتر جوینی:** کار بنده در زمینه شاهنامه، ریشه در دوران کودکی و نوجوانی‌ام دارد، از کودکی در خانواده ما داستان‌های شاهنامه خوانده می‌شد، حتی عموی من به شاهنامه‌خوانی بسیار علاقه‌مند بودند، در آن دوران ما سر اجاق یا تتوری جمع می‌شدیم و ایشان داستان‌های شاهنامه را برای ما می‌خواندند، من در دبستان بسیار نقاشی می‌کردم، و یک نقاشی از جنگ رستم با دیو سفید کشیده بودم، این نقاشی هنوز هم هست، در این نقاشی رستم نمونه سپند مینو و اسفندیار نشانه انگره مینو است و در حقیقت بیانگر نبرد نور و ظلمت است، البته در آن زمان من به این مطلب آگاهی نداشتم و نقاشی برخاسته از فطرت و ضمیر من بود، بعد من این نقاشی را بر روی گنبدی کشیدم، ماجرا از این قرار بود که در محل زندگی ما امامزاده‌ای بود و بنایی

دیگرش نیز هست، مثلاً شما وقتی می‌گویید که شاهرود یعنی رود بزرگ، شاهکار یعنی کار بزرگ، شاهنامه هم می‌تواند به معنی نامه بزرگ باشد، بنابراین در عین حال که به معنی نامه شاهان است می‌تواند اشاره‌ای هم به این معنی داشته باشد، پس این‌گونه نیست که ما منحصرأ بگوییم شاهنامه به معنی نامه شاهان است بلکه می‌تواند به معنی نامه بزرگ و کتاب بزرگ هم باشد، ما در متون ادبی دیگر به چنین مفهومی برمی‌خوریم مثلاً مولوی در بیان مفهوم «لا تأخذُه سنه» را «شاهنشاه بی‌خواب» معنی کرده است و شاه در اینجا به معنی برجسته است و همیشه این‌گونه نیست که شاه دقیقاً به معنی پادشاه و سلطان باشد، یا مثلاً خاقانی درباره مکه می‌گوید که: شاه مربع‌نشین، تازی رومی نقاب

یعنی پادشاهی که چهار زانو نشسته و نقاب او سفید است (البته بعدها ما در مورد این‌که چرا خاقانی پرده کعبه را سفید نامیده تحقیق کردیم و با توجه به دیگر اشعار خاقانی و نیز سفرنامه ناصر خسرو پی بردیم که پرده کعبه در آغاز سفید بوده و بعدها سیاه گشته است و این احتمال وجود دارد که در دوره عباسیان این اتفاق افتاده باشد. در این بیت خاقانی، تازی رومی نقاب یعنی تازی که نقاب سفید دارد) بنابراین این‌گونه نیست که شاه همیشه به معنی پادشاه باشد بلکه گاه به معنی برجسته نیز هست، حتی من روایتی را در کتاب اصفهان دیدم که امیرالمؤمنین از جایی عبور می‌کردند، کسی پرسید: «هن هذا؟» پاسخ دادند که «هذا شاهنشاه العرب» و در اینجا کلمه شاهنشاه برای امیرالمؤمنان به کار برده شده است که به معنی بزرگ و برجسته می‌باشد. حالا فرضاً اگر شاهنامه به معنی نامه شاهان هم باشد باز ایرادی به این قضیه وارد نیست زیرا شاهان هم مانند افراد دیگر هستند و همچون قطره‌هایی از دریا می‌باشند و به هر حال شاهان هم وظایفی داشتند و ما نمی‌توانیم حضور آنها را زیر سؤال ببریم، زیرا آنها هم جزوی از تشکیلات اجتماعی بوده‌اند و جامعه آن روز ایجاب می‌کرده که برای تمشیت امور، پادشاهان وجود داشته باشند، همچنانکه حضور پهلوانان واجب بوده، حضور شاهان نیز ضرورت داشته است، تا آنجا که بدون شاه، موقعیت جامعه به خطر می‌افتاده است و ما می‌بینیم که جمشید، خود را هم موبد می‌بیند و هم پادشاه و این روایت دینی و مذهبی ما که می‌گوید: «الدین و الملك توأمان» در حقیقت از گفته‌های خسرو پرویز است که نخست به پهلوی بوده و بعد آن را به عربی برگردانده‌اند، بنابراین شاهان هم جزو افراد جامعه

آن روز ایران بودند و خدمت می‌کردند و ما پادشاهانی داریم که به آنها افتخار می‌کنیم، کسانی مثل کورش کبیر، داریوش، ما کتیبه‌هایی داریم که درباره حقوق بشر است و همین پادشاهان بودند که برای نخستین بار حقوق بشر را روی کوه‌ها و سنگ‌ها نوشتند و از خداپرستی صحبت کردند. در آن سنگ‌نوشته‌ها می‌گویند: «خدای بزرگ این بوم را ساخت، آسمان را آفرید، شادی را آفرید» و ما می‌دانیم که شادی یکی از نعمت‌های پروردگار است و در واقع انسان آفریده شده تا روح و روانش شاد باشد. بنابراین زمینه اصالت فرهنگ ما در همین جاست یعنی این‌که فرهنگ ما از همین‌جا آغاز می‌شود. اگر ما در جهان افتخاراتی داریم از همین سنگ‌نوشته‌هاست، ما به تخت‌جمشید و نیز به گفته‌های داریوش افتخار می‌کنیم، داریوش در جایی می‌گوید که «من دروغ نمی‌گویم، دروغ کار دیوان است» و این نکته که دروغ را از مقوله دیوان می‌دانستند، در متون پهلوی معروف است بنابراین تمام افتخارتی که ما داریم از فرهنگ گذشتگان است و مردم دنیا هم اگر برای ما احترام قائل هستند به همین خاطر است، مردم دنیا اینها را نادیده نمی‌گیرند، آنها همیشه ما را زیر نظر دارند و در مورد ما مطالعه می‌کنند، برای ما ارزش قائلند و به ما نمره و امتیاز می‌دهند، بنابراین ما نباید خودمان را در برابر جهانیان کوچک به شمار آوریم و این برای ما مهم و حیاتی است. اما شاهنامه‌ای که من کار کرده‌ام، دست به دست گشته بود، نخست دکتر دبیرسیاقی عکس آن را از ایتالیا تهیه کرده بود که بعدها آن را به کتابخانه مرکزی اهدا کرد، بعد دکتر رواقی تصمیم گرفتند بر روی آن نسخه کار کنند، ایشان به من گفتند شاهنامه‌ای هست که در سال ۶۱۴ ه.ق نوشته شده و سال آن هم به حروف و هم به عدد ثبت شده است، بعد از مدتی من از ایشان درباره ادامه کار سؤال کردم، گفتند که این شاهنامه با شاهنامه‌های دیگر فرقی ندارد و از ادامه کار منصرف شده‌اند. زمانی که من در آستان قدس رضوی دبیر بودم مدتی بر روی کتاب‌های خطی مطالعه و از آنها یادداشت‌برداری کرده بودم، کتاب‌های تجوید، تفسیرها و دیوان‌ها را می‌خواندم و از آنها یادداشت‌برداری می‌کردم. بنابراین وقتی شاهنامه‌ای را که در سال ۶۱۴ ه.ق نوشته شده است دیدم، چون قبلاً مدتی بر روی نسخه‌های خطی کار کرده و نسخه‌شناسی و خط‌شناسی می‌دانستم، وقتی شاهنامه را دیدم، نظر دکتر رواقی را که معتقد بودند این شاهنامه فرقی با شاهنامه‌های دیگر ندارد نپذیرفتم و عقیده‌ام این بود که باید بر روی آن کار کرد، به همین خاطر از



روی آن عکس گرفتیم و کار بر روی آن را آغاز کردم و این نسخه را با نسخه‌های آقای دکتر خالقی مطلق و نیز نسخه‌هایی که روس‌ها در پاورقی چاپ مسکو آورده‌اند مقابله کردم و مطمئن شدم که این نسخه فرق‌های زیادی با نسخ دیگر دارد. من غیر از نسخه فلورانس، نسخه لنینگراد را نیز در اختیار داشتم بنابراین از آن هم عکس گرفتیم و بر روی آن کار کردم و فقط در مقابله آن مقدمه داستان رستم و اسفندیار آن نسخه با چاپ مسکو به حدود سی و هشت بدخوانی و غلط‌خوانی که در چاپ مسکو وجود داشت پی بردم و آنها را ذکر کردم و در حقیقت بنده از همان نسخه‌ای که روس‌ها از آن استفاده کرده و توانسته بودند به درستی آن را بخوانند، سی و هشت غلط را که مربوط به مقدمه رستم و اسفندیار بود استخراج کردم و به چاپ رساندم و هم‌اکنون تعدادی از آنها را برای نمونه خدمت شما عرض می‌کنم. مثلاً در جنگ رستم و اسفندیار، وقتی که رخس و رستم زخم برمی‌دارند و با مشقت فراوان رستم خود را به منزل زال می‌رساند، زال می‌بیند رستم وضعیت

نامطلوبی دارد و در حال جان دادن است و اگر بمیرد دیگر کسی نیست برگردد و جنگ را ادامه دهد، بنابراین دست به دامن سیمرغ می‌شود، سیمرغ می‌آید و با نوک خود تیرها را از تن رخس و رستم درمی‌آورد و نوک خود را بر روی زخم‌های آنها می‌مالد و زخم‌های آنها را بهبود می‌بخشد و رستم و رخس تندرست می‌شوند. و بعد رستم به میدان نبرد بازمی‌گردد و اسفندیار را به جنگ فرامی‌خواند، اسفندیار که انتظار بهبودی رستم را ندارد غافلگیر می‌شود و می‌گوید: «تو از جادوی زال گشتی درست»

در نسخه‌های شوروی متن اینگونه است:

تو از جادوی زال گشتی درست

وگر نه که پایت همی گور جست

اما واقعیت این است که «پا» نمی‌تواند گور بجوید و بنابراین معنی شعر در اینجا سست و بی‌ربط می‌شود. در چاپ ژول مول بیت را به این صورت آورده‌اند:

تو از جادوی زال گشتی درست

وگر نه که پایت همی دخمه جست

دخمه نیز به معنی گور است، بنابراین فرقی با مورد قبل ندارد اما با تحقیقاتی که بنده کرده‌ام به نظرم اصل بیت این‌گونه است:

تو از جادوی زال گشتی درست

وگر نه کنارت همی دلّه جست

«دلّه» به معنی گریه وحشی است و چون نتوانسته‌اند دلّه را بخوانند در پاورقی آن را به صورت «دجله» آورده‌اند. البته موارد دیگری هم وجود دارد مثلاً در داستان رستم و سهراب، آنجا که سهراب در حال جان کندن است رستم گودرز را نزد کیکاووس می‌فرستد و خدمت‌هایی را که کرده است به کیکاووس یادآوری می‌کند و از او می‌خواهد که در پاسخ این خدمات نوشدارویی را که برای بهبود سهراب لازم است از وی دریغ نکند. کیکاووس می‌اندیشد که اگر فرزند رستم بهبود یابد، رستم به همراه او تخت و تاج پادشاهی را می‌گیرد، خصوصاً این که رستم نیز دید خوبی به کیکاووس نداشت و جایی در مورد او گفته بود که این شاه دیوانه است. بنابراین گودرز را

نزد کیکاووس می‌فرستد و در ادامه فردوسی این ابیات را می‌آورد:

از آن نوشدارو که در گنج توست

کجا خستگان را کند تندرست

به نزدیک من با یکی جام می

سزد گر فرستی هم‌اکنون به نی

و ما می‌بینیم که در بسیاری از چاپ‌های شاهنامه بیت اخیر را به این صورت آورده‌اند:

به نزدیک من با یکی جام می

سزد گر فرستی هم‌اکنون به پی

چاپ مسکو و نیز دکتر خالقی مطلق و مرحوم مینوی و آن را به همین صورت آورده‌اند و متوجه این موضوع نشده‌اند که در آن لحظه رستم با وضعیتی اضطراری مواجه است و نوشدارو می‌خواهد بنابراین هرگز نمی‌گوید که آن را «به پی» بفرستد و چنین چیزی غیرمنطقی و نامعقول است، بنابراین صورت صحیح و پذیرفتنی «نی» است، اما نی چیست؟ گویا در گذشته نی کوچکی بوده است که عیاران وقتی می‌خواستند پهلوانی را در لشکری بیهوش کنند و به لشکر خودشان بیاورند، نوشدارویی را در نوک آن قرار می‌دادند و به بدن آن پهلوان وارد می‌کردند، بنابراین نی وسیله‌ی تزریق بوده است، «می» هم کاربرد دارویی داشته است، بنابراین رستم می‌گوید که جام می را به همراه نوشدارو و با آن نی کوچک که ابزار تزریق است بفرستید و اتفاقاً این بیت در نسخه‌ی فلورانس به همین صورت یعنی «سزد گر فرستی هم اکنون به نی» است و عجیب اینجاست که آقای خالقی مطلق که خودشان نسخه‌ی فلورانس را هم خوانده‌اند، صورت «به پی» را ترجیح داده‌اند.

ما این اشکالات را در جای دیگر نیز می‌بینیم. مثلاً در داستان رستم و سهراب که مرحوم مینوی در بنیاد شاهنامه چاپ کرده است همین شکل به چشم می‌خورد، در موارد دیگری نیز این غلطخوانی‌ها به چشم می‌خورد مثلاً زمانی که در جنگ مازندران تصمیم می‌گیرد با پادشاه مازندران به مذاکره بپردازد به پادشاه مازندران خبر می‌دهند که رستم با شماری از پهلوانان به جانب مازندران می‌آید و پهلوانانی را به استقبال رستم می‌فرستد و بعد فردوسی این بیت را می‌آورد که: «بفرمودشان تا پذیره شوند» مصرع دوم در بسیاری نسخه‌ها به این صورت است: «به رسم کیان و بتیره شدند»، حال آن که «بتیره» در اینجا معنی نمی‌دهد. صورت درست بیت این است:

بفرمودشان تا پذیره شدند

به رسم کیان و بتیره شدند

آنگونه که در لغت‌نامه‌ی دهخدا آمده است، بتیره و بتیره، مخفف

پتیاره و بتیاره است یعنی این که به رسم کیان و به رسم دیوان مازندران به استقبال رستم بروند. دکتر خالقی مطلق این را «چپیره» و عده‌ای دیگر «خبیره» آورده‌اند، خلاصه این که در بسیاری از نسخه‌ها قرائت‌های بی‌معنی از این کلمه وجود دارد و در بین این نسخه‌ها تنها نسخه‌ای که قرائتی صحیح از این کلمه به دست داده است نسخه‌ی فلورانس است که به هر دو صورت «بتیره» و «بتیره» در لغت‌نامه‌ی دهخدا آمده است و یا در جایی که سلم به تور نامه می‌نویسد و او را از زینانی که در تقسیم اموال پدر نصیبشان شده است، آگاه می‌سازد، فردوسی بیتی آورده که در نسخه‌ی فلورانس این گونه است:

ز پیلی ژبان کرده گوشى بسند

منش پست و بالا چو سرو بلند

یعنی این که ما از پیلی بزرگ به گوشش بسنده کردیم و کسی که چنین باشد منش او دیگر منشی پادشاهانه نیست و اتفاقاً این بیت در اصل نسخه‌ی شوروی درست بوده، اما در متن آن غلط نوشته شده است. در اصل نسخه‌ی شوروی بیت به این صورت آمده است:

«ز پیلی دمان کرده گوشى بسند» اما بعد آن را در متن غلط

خوانده‌اند و به صورت «ز پیلی زبان کرده گوشى بسند» آورده‌اند و نیز چند قرائت نامفهوم دیگر نیز در چاپ مسکو وجود دارد.

**بنابراین شبیه‌ای که راجع به کم‌اعتباری نسخه‌ی فلورانس به وجود آمده بیشتر از بدخوانی و کم‌اطلاعی نشأت می‌گیرد.**

**دکتر جوینی:** بله، متأسفانه این مشکلات بیشتر از بی‌اطلاعی

سرچشمه می‌گیرد و واقعیت این است که یک شبه کسی شاهنامه‌خوان نمی‌شود، باید شاهنامه را مطالعه کرد مقابله و بر روی آن کار کرد، گاه حتی تشخیص یک فتحه و کسره نیاز به جست‌وجوی فراوان دارد و مصحح برای تشخیص آن نخست باید به معنی تعبیر پی ببرد و نمونه‌هایی که بنده در اینجا ذکر کردم مواردی اندک از بشمار نمونه موجود است. من در مقدمه هر جلد، شماری از ابیاتی را که درباره‌ی آنها بیشتر بحث شده آورده‌ام و از ذکر همه‌ی موارد صرف‌نظر کرده‌ام. البته دکتر خالقی مطلق روش التقاطی را در پیش گرفته‌اند و به عقیده‌ی من روش التقاطی، روشی تخریبی است، به این معنی که در روش التقاطی ما چندین نسخه داریم، مثلاً نسخه‌ی فلورانس و



مرا دیدند و در مورد کاری که بر روی شاهنامه نسخه فلورانس انجام می‌دادم و نیز شبهه‌ای که در مورد تاریخ کتابت آن به وجود آمده بود، از بنده سؤالاتی نمودند و در پی آن نسخه فلورانس را نزد ایشان بردم و ایشان بعد از مطالعه، صحت آن را تأیید کردند و درحقیقت از طرفداران صحت این تاریخ شدند و آن نسخه فلورانسی که دانشگاه تهران چاپ کرده است به راهنمایی محمدتقی دانش‌پژوه و همکاری من بود، این نسخه سال‌ها پیش در بزرگداشت فردوسی چاپ شد. البته بیشتر مخالفان این نسخه کسانی بودند که نخست به عنوان مصحح و لغت‌جمع‌کن و فیش‌نویس زیر دست مرحوم مینوی کار می‌کردند و بعد به جرگه فضل‌درآمدند، بعدها در جلسه بزرگداشت فردوسی که در دانشگاه تهران برگزار شد خود «پیه مونتسه» که کاشف نسخه فلورانس بود در آن جلسه حضور داشت از مطرح شدن چنین قضیه‌ای بسیار ناراحت شد و در همان جلسه وقتی آقای ایرج افشار به جلد چهارم رسیدند پیشنهاد کردند که به جای آنکه هر کسی جداگانه چیزی در مورد شاهنامه بگوید و بنویسد، هر کسی حرفی و

یا نسخه دیگری از دوره صفوی را در اختیار داریم و باید آنها را با هم مقابله کنیم و لغتی را که بهتر است انتخاب نماییم، یعنی گاه ممکن است که ما ناچار شویم لغتی را که از آن نسخه قرن دهم است با نظر شخصی خودمان، به جای لغتی که در قرن هفتم آمده است بگذاریم، بنابراین کسی که می‌خواهد چنین کاری انجام دهد، باید آنقدر علم داشته باشد که بتواند صورت صحیح را تشخیص دهد مثلاً تشخیص هر یک از مواردی که قبلاً خدمت شما عرض کردم نیاز به ممارست فراوان دارد و از عهده هر کسی بر نمی‌آید.

**اگر ممکن است اندکی هم درباره تاریخ کتابت نسخه فلورانس و شبهه‌ای که در این مورد وجود دارد صحبت بفرمائید.**

**دکتر جوینی:** باید خدمتان عرض کنم که از همان زمانی که این مسأله در مجله نامه بهارستان مطرح شد بحث مذکور آغاز گردید. عده‌ای مخالف و شمار دیگر موافق این نسخه بودند، البته تعداد موافقان بیشتر بود، از موافقان این نسخه یکی دکتر برات زنجانی بودند، ایشان بسیار جدی از این نسخه دفاع کردند و کم‌کم کار به جایی رسید که خود آقای ایرج افشار نیز وارد معرکه شد،

حتی عده‌ای خواستار آوردن نسخه به تهران شدند و من در آن زمان مقاله‌ای نوشتم و کار این آقایان را زیر سؤال بردم و گفتم آیا کسانی مثل قزوینی و بهار و دهخدا و یا خود این آقایان که نسخه تصحیح کرده‌اند برای تشخیص صحت یک نسخه رفته‌اند و از نزدیک نسخه‌ها را مشاهده کرده‌اند؟ مگر نه این است که به همان عکس نسخه اکتفا کرده‌اند و از روی همان عکس‌ها کار تصحیح نسخه را انجام داده‌اند؟

**عده‌ای نیز در مورد جنس کاغذی که در نسخه فلورانس به کار رفته است، بحث کرده‌اند، اگر ممکن است اندکی هم در مورد آن صحبت بفرمائید.**

**جوینی:** در همان زمان، آقای ایرج افشار که نسخه‌شناس است، مقاله‌ای نوشت و این نسخه را، شاه نسخه نامید، محمدتقی دانش‌پژوه نیز همین اعتقاد را داشت، البته در آغاز ذهن ایشان را هم خراب کرده بودند، تا این که روزی ایشان در جلوی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

دلیلی دارد بنویسد تا همهٔ اینها در جلد پنجم چاپ شود. و من در پی حرف ایشان مقاله‌ای نوشتم و نظرات خود را در آن مقاله ذکر کردم، آیدین آغداشلو نیز که ادیب، نقاش، کتاب‌پرداز و کتاب‌شناس خوبی است، مقالهٔ بسیار خوبی در مجلهٔ نامهٔ بهارستان نوشت و در این مقاله عالمانه از نسخهٔ فلورانس دفاع کرد و من خلاصهٔ آن را در چاپ دوم جلد اول شاهنامه آورده‌ام. ایشان در این مقاله نوشته بودند که من قسمت اول و آخر نسخهٔ عکسی فلورانس را در اختیار دارم و بیست و هفت سال است که کتاب‌پردازی می‌کنم، کاغذ این نسخه به گونه‌ای است که اگر یک نقطه از این طرف زیاد کنیم، در آن طرف خودش را نشان می‌دهد و نیز تاریخ این نسخه هم به عدد نوشته شده است و هم به حروف، شاید بتوان عدد را تغییر داد ولی حرف تغییر داده نمی‌شود و بعد از مدتی این سر و صداها خوابید، امروزه هم اگر گاهی کسانی چیزی می‌گویند و می‌نویسند برای این است که بعد از مرحوم مینوی یکمرتبه دستشان خالی شده است و چون می‌بینند که نتوانسته‌اند کاری بکنند و چنین گنجینه‌ای را از دست داده‌اند از آنجا که خصلت بشر است، شبهه ایجاد می‌کنند و ایراد می‌گیرند، مثلاً ما می‌بینیم که مرحوم دکتر شعار در مقدمهٔ رستم و سهراب که با آقای دکتر انوری چاپ کرده‌اند، اقوال برخی از استادان مثل مرحوم مینوی و مرحوم زرین‌کوب را ذیل عنوان دیدگاه‌ها ذکر کرده‌اند، بعد ایشان آنجا عبارتی دارند که در ستایش مینوی است و می‌گویند: «فقط مینوی توانست بیت «به بازی به کویند همسال من/ به ابر اندر آمد چنین یال من» آورده‌اند و این ذهن وقاد، استعداد سرشار و فهم و فراست مستقل مینوی است که سبب شده وی بتواند این بیت را به درستی بخواند. و من می‌گویم که اگر ما واقعاً چنین اعتقادی دربارهٔ کسی داریم، چرا در زمان حیات او نظرم را مطرح نمی‌کنیم و آیا بهتر نبود که ما در دوران حیات مینوی نظرم را راجع به ایشان بیان می‌کردیم و حرف من به کسانی که نظر مرا نمی‌پذیرند این است که اگر دلیلی مبنی بر غلط بودن نظرات من دارید مطرح کنید، اگر درست باشد، حرف شما را می‌پذیرم، اما اگر دلیلی ندارید چرا عناد می‌کنید؟

من در دانشگاه مشهد سخنرانی کردم و دربارهٔ بیت «همی خویشتن را چلیپا کند/ به نزد خردمند رسوا کند» مفصل بحث کردم که فروغی و یغمای در مقدمهٔ شاهنامه‌ای که چاپ کرده‌اند این بیت را به صورت «همی خویشتن را چلیپا کند» آورده‌اند یعنی این که خودش

را بالای تیری ببرد و بی‌آبرو کند، این عیناً در رستم و اسفندیاری که بعد از فوت مینوی از روی یادداشت‌های او چاپ شده به همین صورت آمده است بدون این که نامی از فروغی و یغمای به میان آید، من در کنگرهٔ مشهد که افراد بسیاری چون دکتر خالقی مطلق و عثمان‌اف حضور داشتند، این مورد را ذکر کردم و گفتم که «همی خویشتن را چلیپا کند» یعنی خودش را هلاک کند و در آنجا از نظامی و شاهنامه شاهد آوردم، یعنی کسی که می‌گوید هر آنچه من می‌گویم درست است، خود را هلاک می‌کند و این در مقدمهٔ داستان سیاوش است، بنابراین ما نمی‌توانیم بگوییم که «همی خویشتن را چلیپا کند» یعنی خودش را رسوا کند زیرا طرف دیگر هم همان معنی را می‌دهد و این تکرار است و من برای این بیت شواهد بسیاری آوردم که همهٔ آنها چاپ شده است مثلاً در آنجا که مریم زن خسرو پرویز بسیار ناراحت است نظامی می‌گوید:

که ترسم مریم از بس ناشکیبی  
به ناگه برکشد خود را صلیبی

و این دقیقاً همین مفهوم است با این تفاوت که بیان نظامی ساده است و فردوسی همین مفهوم را پیچیده‌تر کرده است. همانطور که عرض کردم تاریخ نسخهٔ فلورانس که ۶۱۴ است، هم به عدد است و هم به حروف، حال اگر عدد را بتوان تغییر داد، حروف را که نمی‌توان به کلی دگرگون کرد.

**بله، طبق فرمایش شما می‌بینیم که در پایان جلد اول شاهنامه نسخهٔ فلورانس آمده است که: «تمام شد مجلد اول از شاهنامه به پیروزی و خرمی، روز سه‌شنبه سیم‌ماه مبارک محرم سال ۶۱۴ ه. ق. بحمدالله تعالی و حسن توفیقه و صلی الله علی خیر خلقه و آله الطاهرين الطيبين»**

**دکتر جوینی:** و باید عرض کنم که در مورد تاریخ ۶۷۵ ه. ق. نسخهٔ شوروی نیز دکتر دانش‌پژوه توضیحات قانع‌کننده‌ای ارائه کرده‌اند. ایشان می‌گویند که روس‌ها عربی‌دان نبودند و چون تاریخ این نسخه یعنی نسخهٔ شوروی، به عربی نوشته شده بود، روس‌ها نتوانستند آن را بخوانند، آنجا دارد: «کتبت هذه نسخه فی سنه خمس و سبعین و ست مائه کذا فی منقول عنه» یعنی این که کسی شاهنامه‌ای داشته و چند صفحه‌ای از اول و آخر آن افتاده بوده و از روی شاهنامهٔ دیگری آن را تکمیل کرده است و این تاریخ ۶۷۵ ه. ق. در حقیقت تاریخ نسخه‌ای است که شاهنامه از روی آن تصحیح





شده است.

**پس در حقیقت یک نسخه بدون تاریخ از روی نسخه‌ای تاریخ‌دار کتابت شده است.**

**دکتر جوینی:** بله، اصلاً آن تاریخ برای نسخه بریتانیا نیست، بعد هم در نسخه بریتانیا، حروف غالباً نقطه ندارد، مثلاً «تبر» را «نیز» و «بتر» و وجوه دیگر نیز می‌توانید بخوانی.

**اواخر سال گذشته استاد افشار و جناب آقای امیدسالار، عکس نسخه لندن را منتشر کردند و این نسخه فرمایش شما را دقیقاً تأیید می‌کند یعنی این که ما وقتی به آن نگاه می‌کنیم می‌بینیم که به سختی می‌توان به آن استناد کرد، چون حروف نقطه ندارد و بسیاری کلمات را چندگونه می‌توان خواند و برای درستی هر صورت هم می‌توان دلیل اقامه کرد.**

**دکتر جوینی:** البته حسن نسخه فلورانس این است که هر جا حرفی که سه نقطه داشته با حرفی که یک نقطه داشته اشتباه می‌شده است (مثلاً چنگ با جنگ)، حرف سه‌نقطه‌ای را با سه نقطه

مشخص کرده است تا از اشتباه جلوگیری شود و برای همین است که آقای ایرج افشار این نسخه را شاه‌نسخه نامیده است و وجود چنین نسخه‌ای در جهان یعنی نسخه‌ای با این شکل و به این خوش‌خطی جزو نوادر است و در این نسخه، نقطه‌گذاری و اعراب کلمات کاملاً دقیق است. این نسخه کاملاً مشکوک است و ما نسخه‌ای مانند این سراغ نداریم. در حالی که نسخه لندن نه فقط اعراب و حرکات بلکه نقطه هم ندارد، بنابراین غلط‌های بسیاری به وجود می‌آورد. مثلاً «ز پیلی ژبان کرده گوشى بسند» به صورت «ز پیلی زبان کرده گویی پسند» آمده است و اتفاقاً اصل نسخه بریتانیا درست بوده است و آنجا آمده است: «ز پیلی دمان کرده گوشى بسند» البته در مورد زبان و ژبان، ما می‌توانیم هر دو را درست بگیریم.

**آیا در مورد زبان و ژبان می‌توانیم بگوییم که مشکل آنها، مشکل کتابت است و مصححان به دلیل مشکل کتابت در مورد آنها دچار اشتباه شده‌اند؟**

**دکتر جوینی:** بله، حتماً همین‌طور است، زیرا بیشتر این

مصححان روس بودند و فقط عبدالحسین نوشین ایرانی و فارسی‌دان بود، بنابراین اینها یا نتوانسته بودند صورت صحیح را تشخیص دهند و یا این که حوصله مطالعه و تفحص بیشتر درباره آن را نداشته‌اند. البته در مورد کارهای دسته‌جمعی معمولاً همین‌طور بوده است هر کس نظری می‌دهد، بعد هم از پذیرفتن مسئولیت حرف خود سر باز می‌زند در حالی که در کارهای دسته‌جمعی، یک نفر باید مسئولیت بپذیرد تا چنین مشکلاتی پیش نیاید مثلاً در بنیاد شاهنامه، مرحوم مینوی جایگاه بالایی داشت و خودش مسئولیت همه چیز را می‌پذیرفت و خود را موظف می‌دانست که در برابر مسائل و مشکلاتی که پیش می‌آید پاسخگو باشد.

**مرحوم مینوی پیش از تأسیس بنیاد شاهنامه، به همراه عباس اقبال بر روی شاهنامه چاپ بروخیم کار می‌کردند، سؤال بنده این است که مرحوم مینوی چقدر روی این شاهنامه کار کرده و نظرات مستقیم خودشان را اعمال کرده بودند؟**  
**دکتر جوینی:** واقعیت این است که در شاهنامه چاپ بروخیم

اشتباهات زیادی وجود دارد که حاصل بدخوانی و غلطخوانی است.  
**آیا به نظر شما این بدخوانی‌ها و غلطخوانی‌ها به خاطر این نیست که اساس کار آنها نسخه خطی نبوده است؟**  
**دکتر جوینی:** بله دقیقاً همین است، اخیراً هم عده‌ای آمده‌اند و شاهنامه شوروی را از نو حروفچینی کرده‌اند و واقعیت این است که این کار، علمی و دانشگاهی نیست، کار آکادمیک این نیست که کسی بیاید و نسخه چاپ مسکو را عیناً به همان صورت اول و فقط با حروفچینی بهتر چاپ کند، اگر ما می‌خواهیم کار علمی بکنیم باید همان راهی را که آنها رفته‌اند برویم، یعنی این که باید همه نسخه‌ها را حاضر کنیم و از نو کار تصحیح را انجام دهیم و اگر غیر این باشد، کار ما کار آکادمیک نیست بلکه کاری بازاری است و عجیب اینجاست که هیچکس هم اعتراضی به این گونه کارها نمی‌کند و بنده شخصی را می‌شناسم که ادعا کرده بود پانصد جای شاهنامه را عوض کرده است، من به این شخص جواب دادم و گفتم که آقا مگر می‌شود که شخصی از جانب خود پانصد جای شاهنامه را عوض کند؟  
**مثل شاملو که در چاپ دیوان حافظ، گویی خودش به جای حافظ شعر گفته بود.**

**دکتر جوینی:** بله، شاملو شاعر خوبی بود، اما به فردوسی تاخت و آبروی خود را برد و پاسخ شاهنامه‌شناسان به شاملو این بود که حرف‌های فردوسی در مورد سرمایه‌داری نیست بلکه حماسه و اسطوره است و شاهنامه را باید از دیدگاه حماسی و اسطوره نگریست.

**البته ما طبیعتاً نباید انتظار داشته باشیم که یک نسخه‌ای از همه لحاظ درست باشد و حرف آخر را بزند و این انتظار نابجایی است، بنابراین آیا در مورد نسخه فلورانس که به اعتقاد شما اگر درست خوانده شود بر نسخ دیگر ارجحیت دارد، می‌توانیم بگوییم که کامل و به دور از هرگونه اشکالی است؟ یا اینکه در نسخه فلورانس نیز مواردی وجود دارد که روایت برتر نمی‌باشد؟**

**دکتر جوینی:** اصولاً کسانی که امروزه بر روی شاهنامه کار می‌کنند بسیاری از ابیاتی را که در متن شاهنامه وجود دارد در حاشیه قرار می‌دهند و می‌گویند الحاقی است. مثلاً داستان نبرد پیلسم با چهار پهلوان ایرانی را به حاشیه برده‌اند، حال آنکه این چهار پهلوان، پهلوانان درجه یکی هستند و پیلسم نیز برادر پیران ویسه است و قاعدتاً نباید داستان آنها، داستانی الحاقی باشد و در حاشیه قرار گیرد

و جالب این که این داستان در متن شاهنامه آقای خالقی مطلق و دیگران هست و آن را خوانده‌اند و به حاشیه برده‌اند و یا این قضیه که رستم از خداوند می‌خواهد که زور او را به او بازگرداند را به حاشیه برده‌اند و حتی در جایی اشاره می‌کند که رستم پایش را روی سنگ می‌گذارد و سنگ را سوراخ می‌کند و عجیب این است که عده‌ای با وجود این که همه این داستان‌ها را خوانده‌اند، آنها را به حاشیه برده‌اند حال آنکه ما نمی‌توانیم با این استدلال که مثلاً لغتی کهنه‌تر است از جانب خودمان بگوییم که این داستان‌ها الحاقی هستند و مثلاً وقتی کسی کتاب حمزه، عموی پیامبر را می‌خواند به خاطر بسامد بالای لغات کهنه در آن، گمان می‌کند که کتاب در قرن چهارم و پنجم نوشته شده است حال آنکه کتاب در قرن هشتم و نهم تألیف شده و نویسنده به عمد لغات کهنه را در آن به کار برده است بنابراین این طور قضاوت‌ها، قضاوت‌های نادرستی است.

**در سبیر تصحیحی این نسخه مواردی را که به تصحیح نیاز داشته و ضبط نسخه فلورانس، ضبط برتر نبوده، اینها را شما بر چه اساسی تصحیح کرده‌اید؟**

**دکتر جوینی:** من در کار تصحیح مثل مصححان دیگر عمل نکرده‌ام، من این نسخه را با نسخه دکتر خالقی مطلق و نسخه چاپ شوروی مقایسه و مقابله کرده‌ام و جایی که دیده‌ام ابهامی وجود دارد، همه نسخه‌ها را آورده‌ام و بعد در مورد آن قضاوت کرده‌ام. نسخه فلورانس، چهار نسخه خوب: نسخه لنینگراد، نسخه قاهره و دو نسخه فرهنگستان شوروی را تأیید می‌کند و این چهار نسخه با نسخه فلورانس همخوانی دارند بنابراین من بر مبنای این چهار نسخه، نسخه فلورانس را تصحیح کرده‌ام، ضمن این که کار من فقط تصحیح نبوده، بلکه من در حین تصحیح به شرح و گزارش نسخه نیز پرداخته‌ام و در حقیقت من از نسخه‌ها آن مقداری استفاده کردم که به معنی و مفهوم یاری رساند اما در عین حال کار من تصحیح را هم در بر می‌گیرد. من تمام چیزهایی را که در نسخه دکتر خالقی و نیز چاپ شوروی هست، آورده‌ام و پاورقی‌های آنها و همچنین نسخه‌هایی را که از آنها استفاده کرده‌اند ذکر کرده‌ام و بعد گفته‌ام که کدامیک از اینها نسخه فلورانس را تأیید می‌کند و در ادامه شعر را نیز معنی کرده‌ام.

**تمام تلاش‌هایی که برای تصحیح نسخه‌ها انجام می‌گیرد برای این است که در نهایت متنی را که نزدیک به اصل شاهنامه فردوسی است به دست دهد، شما به عنوان**



کسی که خودتان هم فعالیت‌هایی در این زمینه داشته‌اید، این تلاش‌ها را چگونه می‌بینید؟

**دکتر جوینی:** عقیده‌ام این است که انحصارطلبی در شأن ادبیات نیست و کار هر کسی، هرگونه و به هر اندازه که باشد باید مغتنم شمرده شود اما مشکل بزرگی که در زمان ما وجود دارد و مسائل اجتماعی و مشکلات زندگی نیز به آن دامن می‌زند این است که نوعی فاصله بین این تحقیقات به وجود آمده است در صورتی که اگر ما می‌توانستیم هم‌فکری و هماهنگی داشته باشیم در کار زودتر و بهتر به نتیجه می‌رسیدیم زیرا هر کاری در حد خودش خوب است و می‌تواند کارهای دیگر را تکمیل نماید و واقعیت این است که امروزه عدم مشورت با یکدیگر سبب می‌شود که بسیاری از کارها ناقص انجام گیرد در حالی که اگر همه با یکدیگر مشورت می‌کردند و از فکر و ایده هم استفاده می‌کردند کارها درست و کامل انجام می‌شد و آن همه تلاش‌های جسمانی و هزینه‌های مادی به هدر نمی‌رفت و به بار می‌نشست و این مسأله ای است که مرحوم مینوی نیز بسیار به آن تأکید

می‌ورزیدند، ایشان می‌گفتند که ما عادت نداریم مشورت کنیم در حالی که مشورت کردن چیز خوبی است مثلاً من کاری را بر روی نهج‌البلاغه‌ای که در آستان قدس رضوی و وقفی شاه‌عباس کبیر است انجام داده‌ام، این نهج‌البلاغه زیرنویس دارد، معمولاً زیرنویس برای این است که کسی که متن را می‌خواند بتواند با کمک آن به معنی متن پی ببرد و چون این زیرنویس قدیمی بود، من در این فکر بودم که آن را از متن بیرون بیاورم. با چند نفر مشورت کردم و با تأیید آنها زیرنویس‌ها را از متن بیرون آوردم و بعد جاهایی را که نقص داشت با استفاده از متن ملا فتح‌الله کاشانی و دیگران تکمیل کردم و در داخل قلاب قرار دادم و سپس آنها را شماره‌گذاری کردم. در شاهنامه نیز همین کار را انجام دادم یعنی این که آمدم و چند بیت را مشخص کردم و سپس روایت‌های مربوط به آن ابیات را به صورت نثر آوردم و آنها را شماره‌گذاری نمودم تا مراجعه‌کنندگان به راحتی بتوانند از آن استفاده نمایند.

آقای دکتر همانگونه که قبلاً اشاره کردم همه کسانی که

بر روی شاهنامه کار کرده‌اند هدفشان رسیدن به متنی بوده که به اصل نسخه فردوسی نزدیک باشد و هر یک از اینها برای رسیدن به هدف خود در تصحیح نسخه راهی را اتخاذ کرده‌اند، می‌خواهیم بدانیم که شما از این روش‌های متفاوتی که الان محصولاتش در دست ماست کدامیک را می‌پسندید و در راه رسیدن به آن هدف اولیه، مفیدتر می‌دانید؟

**دکتر جوینی:** به نظر من بهترین روش، روش التقاطی درست است (که در این باره توضیح خواهم داد) مثلاً فرض کنید که در نسخه فلورانس واژه «تبیره» آمده و در نسخه‌های دیگر «چبیره» و «جبیره» و «تبیره» و ما چون معنی «تبیره» را می‌فهمیم، «تبیره» را جای آن می‌گذاریم و این روش التقاطی غلط است. در حالی که در روش التقاطی درست ما باید نخست به معنی کلمه‌ها پی ببریم و سپس در مورد آنها قضاوت نمائیم در غیر این صورت کار ما تخریب شاهنامه خواهد بود نه تصحیح آن.

حالا در مورد بیتی که نادرستی آن واضح است تکلیف

**چیست؟**

**دکتر جوینی:** بحث ما این است که وقتی نسخه فلورانس صورت صحیح را آورده و لغت‌نامه دهخدا هم آن را تأیید می‌کند و معنی بیت هم درست درمی‌آید، چرا صورت صحیح را نپذیریم و صورت نادرست را به جای آن بیاوریم. مثلاً چرا به جای بتیره، بگوییم بتیره درست است؟

**قطعاً کسی که به جای بتیره، بتیره آورده است به مسائلی که شما فرمودید آگاهی نداشته است و متوجه نشده که بتیره اینجا معنی نمی‌دهد، حال تکلیف ما در مورد بیتی که لغت به کار رفته در آن نادرست است و دیگران هم نادرست بودن آن را تأیید می‌نمایند در حالی که در نسخه‌بدل‌های دیگر، روایت‌های دیگری از آن بیت داریم، چیست؟**

**دکتر جوینی:** اگر نادرستی چیزی آنقدر قطعیت داشته باشد، ما حتماً آن را می‌پذیریم، زیرا معتقدیم که کاتب نسخه فلورانس اگرچه مرد دقیقی بوده است اما ممکن است اشتباه کرده باشد، کما این که در همین نسخه فلورانس می‌بینیم که گاهی بیتی را جا انداخته و بنابراین ابیات جابه‌جا شده است، اگر ما جست‌وجو کردیم و دیدیم که در چهار نسخه دیگر مثلاً قاهره، لنینگراد، مسکو و فرهنگستان مسکو صورتی متفاوت با نسخه فلورانس آمده می‌توانیم نتیجه بگیریم که آنچه در نسخه فلورانس ثبت شده نادرست است و در این صورت چون چهار نسخه معتبر دیگر، واژه‌ای دیگر را تأیید می‌کنند آن را می‌پذیریم و آنچه را که در نسخه فلورانس آمده در پاورقی ذکر می‌کنیم.

**بنابراین شما با در نظر گرفتن شرایطی، روش التقاطی را می‌پذیرید؟**

**دکتر جوینی:** البته این روش التقاطی باید در کل شاهنامه در نظر گرفته شود، ما باید یک نسخه معتبر را بشناسیم و مطمئن باشیم که نسخه درست است و بعد آن را اصل قرار دهیم و سپس چند نسخه خوب دیگر را تشخیص دهیم و آنها را هم برای پشتیبانی در کنار این نسخه بیاوریم.

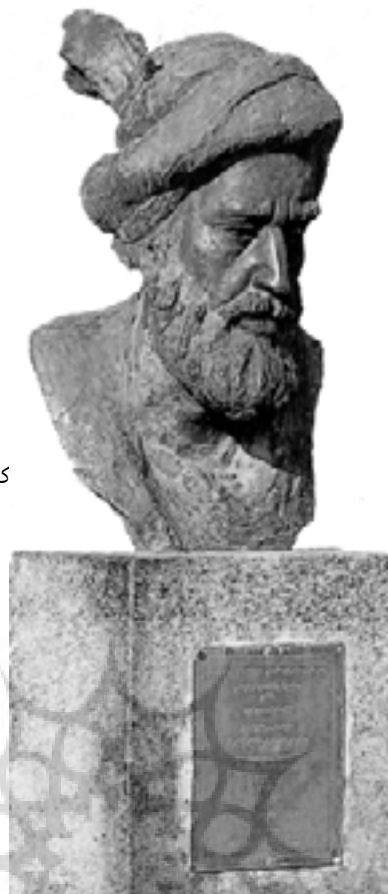
**شما می‌فرمائید که ما یک نسخه را اساس قرار می‌دهیم و چند نسخه را هم به عنوان پشتیبان می‌آوریم، بنابراین نسخه اصل در نظر شما باید چه شرایطی داشته باشد که بتواند صلاحیت این را پیدا کند که در جایگاه اصل قرار بگیرد؟**

**دکتر جوینی:** نخست این که قدمت یک نسخه نمی‌تواند مجوزی

برای اصل بودن و اساس قرار گرفتن آن باشد. چه بسا که نسخه‌ای تاریخ کتابتش قدیمی است اما نسخه اصل به شمار نمی‌آید، مگر این که چند نسخه دیگر که تاریخشان معتبر است آن را تأیید نمایند و ما تنها زمانی می‌توانیم نسخه‌ای قدیمی را اصل قرار دهیم که ضمن این که تاریخ کتابتش به وسیله نسخه‌های دیگر تأیید می‌شود، درست و کم غلط هم باشد.

**الان ما با چند کار شاهنامه مواجه هستیم که تقریباً موازی پیش می‌روند، الان در نظر شما افراد و نهادهای مختلف باید چه کارهایی انجام دهند که فعالیت‌هایشان در این زمینه مفید باشد؟**

**دکتر جوینی:** عقیده‌ام این است که ما باید بنیادی به اسم بنیاد شاهنامه داشته باشیم و این بنیاد باید نسخه‌های خوب را جمع‌آوری نماید و تعدادی از آنها را هم به صورت عکسی منتشر کند و پس از برگزیدن نسخه‌ای خوب و معتبر، باید هیأتی مجهز و با بینش خوب که حوصله و توانایی درست خواندن داشته باشند انتخاب شوند و نسخه را به درستی بخوانند و آن را چاپ نمایند و در پی آن لغات و ترکیبات آن را استخراج کنند، البته من قبلاً از چاپ نه جلدی شوروی، لغات و ترکیبات فراوانی استخراج کرده‌ام و آن را به صورت فرهنگی تدوین نموده‌ام البته این کار چاپ نشده است و خودم از آن استفاده می‌کنم همچنین تمام آیین‌هایی که در شاهنامه از آنها یاد شده است، استخراج کرده و آنها را هم به صورت فرهنگی تنظیم کرده‌ام که بسیار مفید است. به نظر من وجود این بنیاد کاملاً ضروری است. ما باید همه نسخه‌های شاهنامه را جمع‌آوری کنیم و مجموعه‌ای کامل را در اختیار داشته باشیم. نسخه‌های قدیم و جدید همه باید جمع‌آوری شوند، مثلاً من نسخه‌ای دیدم در لهستان که تاریخش خیلی متأخر بود اما لازم دیدم که آن را نیز در اختیار داشته باشیم. بنابراین باید نهادی باشد که این مورد را سازماندهی کند مثلاً ممکن است کسی بخواهد نسخه‌ای را در اختیار داشته باشد اما توانایی این که خودش برود و نسخه را تهیه نماید، نداشته باشد. بنابراین باید بنیادی وجود داشته باشد و به این امور رسیدگی نماید. من معتقدم که شاهنامه سند مملکت ماست و با کتاب‌های دیگر فرق دارد و فرقی این است که به ما می‌گوید ایران در زمان کیکاووس از آن سوی سیحون و جیحون شروع می‌شود تا مرز آفریقا ادامه می‌یابد، بنابراین این کتاب یک سند ملی است



### شعور ملی ماست، چه کارهایی می‌توانیم انجام دهیم؟

**دکتر جوینی:** همان‌طور که خدمتتان عرض کردم برای این کار ما نیاز به حمایت‌های دولتی داریم، یعنی این‌که یک نهاد دولتی باید باشد و به این امور رسیدگی نماید. ما باید بنیاد شاهنامه‌ای همچون بنیاد شاهنامهٔ زمان مرحوم مینوی داشته باشیم و باید کسی همچون مرحوم مینوی باشد که این بنیاد را اداره نماید. من نامه‌ای خدمت آقای رستگار فسایی نوشتم و به ایشان گفتم که ما دیگر مینوی نداریم، ما دیگر افراد با تجربه نداریم که جوانان ما از آنها کار یاد بگیرند و شیوهٔ تحقیق و پژوهش را بیاموزند، و ما باید بپذیریم اگر دولت از این امور پشتیبانی نکند، شاهنامه‌خوانی و شاهنامه‌پژوهی راه به جایی نخواهد برد و کارهایی که انجام می‌شود، ارزش علمی نخواهد داشت.

### آیا بعد از مرحوم مینوی کسان دیگری هم در بنیاد شاهنامه فعالیت کردند؟

**دکتر جوینی:** بله آقای امین ریاحی بودند، اسلامی‌ندوشن نیز در خانهٔ فردوسی فعالیت می‌کرد اما چون بودجهٔ کافی فراهم نشد، ایشان نیز از ادامهٔ کار منصرف شدند. اخیراً شخصی به نام آقای طوسی که ساکن آلمان هستند زمینی در قلعهٔ باژ خریدارند و تصمیم دارند که قلعهٔ باژ را بازسازی کنند. ایشان جلسه‌ای ترتیب دادند و ما را هم به آن جلسه دعوت کردند و در آن جلسه پیشنهاد تشکیل بنیاد شاهنامه را دادند. من با ایشان مذاکره کردم و پیشنهادهایی به ایشان دادم از جمله این‌که مسئولیت‌ها را بر عهدهٔ هر کسی قرار ندهند و خودشان به امور مالی نظارت داشته باشند و اتفاقاً این حرف بنده اثر کرد و در جلسه‌ای که ایشان تشکیل داده بودند تا ریاست بنیاد را انتخاب نمایند، به دلیل این‌که افراد شرکت‌کننده در جلسه تعدادشان اندک بود این امر را به زمان دیگری که استادان بیشتری در جلسه حضور داشته باشند، موکول کردند.

از این‌که فرصت این گفت‌وگو را در اختیار ما قرار دادید، از شما متشکریم.

و شاهنامه کتابی است که هم اتحاد ملی در است و هم انسجام دینی. اتحاد ملی یعنی این تمام داستان‌ها را از ملیت‌ها و آیین‌ها و جشن‌ها زندگی مردم و افتخارات و شکست‌های آنها؛ می‌کند و انسجام دینی دارد به خاطر این‌که فردوسی ابوبکر و عمر و عثمان را ستوده و بعد علی را بیشتر ستوده است، یعنی این‌که فردوسی به اهل سنت می‌گوید که من به مذهب شما احترام گذاشته‌ام پس شما هم باید به من حق بدهید که چون شیعه هستم علی را بیشتر بستایم و چنین دیدگاهی اختلافات را از بین می‌برد. این کتاب بسیار ارزشمند است و ارزش آن به حدی است که آن را قرآن عجم نامیده‌اند و برای همین حتماً باید یک نهاد دولتی

وجود داشته باشد تا به امور مربوط به شاهنامه رسیدگی نماید و نباید این‌گونه باشد که هر کسی هر کاری می‌خواهد انجام دهد. مثلاً آقای جیحونی کاری بر روی شاهنامه انجام دادند که کار ایشان پر از اشکال بود، من شاهنامهٔ ایشان را نقد کرده‌ام، این آقا آخر همهٔ کلمات سکون گذاشته است حال آنکه آخر کلمات فارسی ساکن است و نیازی به علامت سکون ندارد یا این‌که مثلاً «کزین» را به صورت «که زین» آورده است در صورتی که ما یک قاعدهٔ زبانی داریم به نام «assimilation» یعنی وقتی دو هجا کنار هم قرار می‌گیرند، هم‌شکل می‌شوند بنابراین نیازی نیست که ما «کزین» را به صورت «که زین» بنویسیم. در مورد چنین و چنان هم، همین‌گونه است. اگر چه اصل آن «چون این» و «چون آن» بوده اما بر طبق قاعدهٔ «assimilation» یا همان همگون‌سازی، «چنین» و «چنان» می‌شود. اتفاقاً «کزین» هم در فرهنگ ناظم‌الاطبا - فرنودسار - آمده است و هم در دهخدا، و در هر دو «کزین» مخفف «که از این» است و به عنوان مثال هم همین شعر شاهنامه را آورده‌اند و ما نمی‌توانیم بگوییم که دهخدا اشتباه کرده است. اینها مشکلاتی است که حتماً باید رفع شود.

ما در زمینهٔ شناساندن فردوسی در خارج از ایران و مجامع بین‌المللی با توجه به این‌که این امر بیانگر هویت و